

دو فصلنامه تخصصی تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

سال هفتم، شماره دوم، پیاپی (۱۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۲۴

صص ۱۶۵ - ۱۸۲

بررسی تأثیر اوضاع سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی ساسانی در سقوط آن

سمیه بختیاری *

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

حکم افتادن امپراتوری ساسانی توسط اقوام بدوی به اجرا درآمد. این رویداد عظیم، آغاز تاریخ جدید ایران و پایان عصر باستانی آن به شمار می‌رود. سقوط این امپراتوری عظیم و سازمان یافته‌ی چهارصد ساله به دست قوم گمنام عرب که به زحمت بیست سال از جستن ایشان از دنیای جهالت می‌گذشت؛ مورخان و محققان تاریخ ایران را بر آن می‌دارد که دلایل سقوط ناگهانی و شگفت‌انگیز این دولت را کشف کنند. وضعیت سیاسی و اقتصادی امپراتوری در طول دوره حکومتشان فراز و فرود بسیاری را تجربه کرد که در قرار گرفتن امپراتوری در ورطه نابودی و آغاز شمارش معکوس سقوط آن مؤثر بود. این پژوهش با چنین رویکردی درصدد بررسی این تأثیر در طول مقطع زمانی حکومت ساسانی به ویژه در اواخر آن به روش توصیفی و تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلید واژه: شاهنشاهی ساسانی، اوضاع سیاسی، اوضاع اقتصادی، جامعه ساسانی، اردشیر بابکان.

مقدمه

اردشیر دولت ساسانی را بنیان افکند و شاپور آن را تثبیت کرد. او ارتش منظم‌تری ایجاد کرد و با شکست رومیان و به اسارت کشیدن والرین، قیصر روم، قدرت و برتری ساسانیان را به

جهان آن روز نمایند؛ و بعد از چند پادشاه نسبتاً ضعیف که بین بزرگان و اشرافیان دست به دست می‌شدند، شاپور ذوالاکتاف پا به عرصه گذاشت و تاج پادشاهی را در دوران جنینی از آن خود کرد. او ستون‌های امپراتوری که توسط پادشاهان ضعیف و نزاع و درگیری‌های قدرت‌طلبان به لرزه افتاده بود را محکم کرد.

خسرو انوشیروان معروف‌ترین و بزرگ‌ترین پادشاه ساسانی است که دست به اصلاحات فراوانی زد. ولی قدرت در دست ساسانیان باقی نماند. اشرافیت پارتی انتقال یافته به دولت ساسانی از یک طرف، تبلور طبقات اشرافی جدید از طرفی دیگر، - که پیوسته در جستجوی ثروت، مناصب عالی و امتیازات فراوان بودند - به اجبار جامعه را به نظام فئودالی گذشته سوق می‌دادند؛ و اصل تمرکز که اردشیر در اندرزنامه‌ی خود به آن تأکید فراوان داشت را کم‌نیوتر و سست‌تر می‌کردند و این خود جنگ درونی و نهانی بود؛ که خطری بسیار جدی برای دولت محسوب می‌شد و سرانجام از دلایل مهم سقوط آن گردید؛ در حالی که پیچیدگی‌های جریان‌ات مذهبی و قدرت روز افزون مادی و معنوی نگهبانان آن، که طبقه‌ی فوق‌العاده با نفوذ و نیرومند دیگری را به وجود آورده بود پیوسته سراسیمی سقوط را تندتر می‌کرد و سرانجام این امپراتوری عظیم با ستون‌های موربانه خورده‌اش، با تلنگر اعراب بدوی و مهاجم، سقوط کرد. این پژوهش درصدد بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی ساسانی و تأثیر آن بر روند سقوط امپراتوری است.

اوضاع سیاسی شاهنشاهی ساسانی

موبد زاده‌ای از پارس برخاست و با حربه‌ی دین ارکان دولت اشکانی را به لرزه انداخت. او همواره می‌خواست «... مملکت را به اهل خود بازگرداند و آن را مانند زمان پدران خود، زمان پیش از ملوک‌الطوایف، زیر فرمان یک رئیس و یک پادشاه درآورد» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۴) او کسی نبود جز اردشیر^(۱) پسر بابک‌شاه، پسر پادشاه خیر، پسر ساسان کوچک که در معبد آناهید شهر استخر بالیده بود. او با شکست اردوان پنجم در دشت هرمزگان و تصرف تیسفون دولت ساسانی را پی افکند. او حکومت خود را بر مبنای تمرکز قدرت و وحدت دینی قرار داد؛ و سعی کرد قشون جاویدان داریوش اول را احیا کند. همچنین تمام تلاش خود را به کار

برد تا مشروعت حکومت خود را بر پایه‌ی دین قرار دهد. به همین خاطر دست به جمع‌آوری اوستا زد، آیین مغان را ترویج نمود و آتشکده‌های خاموش را روشن و مذهب زرتشتی را مذهب رسمی ایران نمود؛ و در عین حال برای کنترل و کاهش قدرت مغان که از مهم‌ترین پایه‌های تشکیل دولت بودند، خود همچنان پریستار معبد آناهید که در خاندانش موروثی بود را بر عهده گرفت.

اردشیر به کمک شمشیر به قدرت رسید ولی به خوبی می‌دانست، پایداری این نظام نمی‌تواند در سایه‌ی شمشیر و اقتدار حاکمیت باشد. بنابراین سعی کرد نسب خود را به اردشیر دراز دست برساند. به قول مسعودی او نخستین پادشاه ساسانی بود که دست به تقسیم اهالی به طبقات و درجه‌بندی مستخدمین ادارات زد. ^(۲) به این معنی که استعداد و لیاقت افراد در محل تعیین مناصب نقشی نداشت. با این نظام شبه کاست، چنین در اذهان جا انداختند که مطابق آیین‌های باستانی هر فردی یک فره‌ی دارد. برای مثال یک کشاورز فره‌ی کشاورزی دارد؛ اگر این فرد حتی با نشان دادن لیاقت و کاردانی خود به دبیری رسید چون فره‌ی دبیری ندارد در کار خود موفق نیست. فره‌ی به نوعی به پایگاه اجتماعی افراد بستگی دارد. «مقام الوهی اردشیر در کتاب «کارنامه اردشیر بابکان» که در واقع زندگی نامه‌ی حماسی اوست به صراحت و به تکرار نشان داده شده است. در این کتاب از مؤسس شاهنشاهی ساسانی نه تنها مردی ساخته شده که نژاد از شاهنشاهان هخامنشی دارد، بلکه ابر مردی است که از نیروی آسمانی برخوردار است و فره‌ی ایزدی با اوست. معجزه آسا از توطئه‌ای که برای قتلش چیده شده می‌رهد و کارهایی که در طول زندگی انجام می‌دهد، از عهده‌ی انسان عادی بر نمی‌آید.» (بیانی، ۱۳۸۰: ۲۶) که این همان فره‌ی پادشاهی است، فقط خاندان ساسانی چنین فره‌ی را دارند. این مطلب تا حدی بیان‌کننده‌ی مدل نظریه ماکس وبر است. او یکی از منابع مشروعت را کاریزما معرفی می‌کند. کاریزماتیک چهره‌هایی هستند که با یک سیمای فوق بشری در جامعه ظهور می‌یابند.

شاپور ادامه دهنده‌ی اندیشه‌های سیاسی-دینی پدرش است. او خود را در کتیبه‌ی کعبه زرتشت چنین معرفی می‌کند: «من هستم خداوندگار مزدا پرست شاپور شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان، که نژادش از خدایان است، پسر خداوندگار مزدا پرست اردشیر شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان که نژادش از خدایان است، نوه خداوندگار بابک...» (بیانی، ۱۳۸۶: ۴۹) به نظر می‌رسد

قالب کاریزماتیک در دوره‌ی ساسانی تنها متعلق به مؤسس نیست و در جانشین هم تداوم می‌یابد. هر چند کاتوزیان معتقد است که قالب‌های نظری اروپاییان در بررسی دولت، سیاست و جامعه‌ی ایرانی جایگاهی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۴) و مبنای مشروعیت، داشتن نهاد شاهی، فره کیانی - ایزدی و موقعیت تباری شاهان و ... است.

زمانی که از بالا به شاهان ساسانی نگاه می‌کنیم و درجه تنگی چشمان را در اقدامات و اتفاقاتی که سقوط امپراتوری ساسانی را در ادوار شاهان بعدی تسریع کرد، تنظیم می‌کنیم؛ نخستین پادشاهی که در نظرمان از ابتدای دوره برجسته می‌شود بهرام اول است. او به شدت تحت تأثیر کریتر و دیگران است.^(۳) در زمان او مغان و بزرگان بیش از حد قدرت می‌گیرند. همیشه درگیری بر سر قدرت بین درباریان موجبات ضعف و فساد و بی‌ثباتی سیاسی را فراهم می‌کرده است. تعقیب مانویان و احتمالاً تفتیش عقاید در این زمان به نوع خود بر آشفتگی اوضاع می‌افزوده ولی برجستگی او کمرنگ است. چرا که هنوز قدرت و اقتدار شاپور اول بر تمام امپراتوری سایه افکنده و ستون‌های امپراتوری با اهرم اقتدار اردشیر و شاپور همانند کوهی پابرجا بود. ولی تداوم قدرت‌گیری روحانیون در جانشینان او^(۴) و بعد مقاومت نرسی در برابر نفوذ بیشتر آنان و شکست‌های او از امپراتوری روم، خود موجبات آشفتگی و ناامنی و بی‌ثباتی مرزها را فراهم می‌کرده و در نهایت این مقطع تاریخی را در نگاه ما کمی پررنگ‌تر می‌کند.

کمی بعد در عصر شاپور دوم تاج بر سر کودک گزاردن، و تا سن شانزده سالگی قدرت در دست بزرگان بودن و ناامنی،^(۵) چنانچه ابن‌اثیر اشاره می‌کند: «جمعی نیز بر سواد عراق تسلط یافتند و در آنجا به بیداد پرداختند و کسی از رجال پارس - به علت خرد سالی پادشاه - با آنها مقابله نکرد» (ابن‌اثیر الجزری، ۱۳۸۵: ۶۴) خود موجبات برجستگی این پادشاه را ایجاد می‌کند؛ ولی شاپور دوم نزدیک به هفتاد سال حکومت می‌کند و در این مدت طولانی سعی می‌کند آثار هرج و مرج و قدرت‌طلبی بزرگان را از بین ببرد. او یکی از بزرگترین پادشاهان ساسانی است که توانست قرارداد جدش نرسی با رومیان را فسخ کند و انتقام پدرش هرمزد دوم را از اعراب بگیرد. بنابراین نمی‌توان او را جزو پادشاهان و افرادی دانست که علل و عوامل طولانی مدت سقوط را ایجاد کردند ولی می‌توان گفت تجربه‌ی موفقیت‌آمیز کودکی را به پادشاهی

رسانیدن در دوره‌های بعدی موجب شد بزرگان و حتی مردم نسبت به این امر نظر مثبتی داشته باشند. هر چند شاپور تعصب شدیدی نسبت به حفظ دین زرتشت داشت.^(۶)

بعد از او اردشیر دوم به قدرت رسید. در رابطه با اینکه اردشیر چه نسبتی با شاپور دوم داشته در منابع اختلاف است. دینوری به کل او را از جرگه‌ی شاهان ساسانی حذف می‌کند و حمزه اصفهانی او را فرزند شاپور دوم می‌داند اما دیگر منابع او را برادر شاپور معرفی کرده که به نسبت سن شاپور دوم پیری سالخورده بوده است. اما اینکه چرا فرزند شاپور دوم به قدرت نرسیده «شاید بتوان اظهار کرد که دستگاه قدرتمند و قدرت‌طلب مذهبی در نظام ساسانی از سلطه‌ی بلامنازع و طولانی شاه سابق- شاپور دوم- در اصول و شرایط مذهبی و سیاسی به تنگ آمده بود و اینک اصول موروثی بودن سلطنت را زیر پا می‌نهاد تا کسی را انتخاب کند که نه دارای قدرت موروثی باشد و نه بتواند از خود جانشین باقی نهد، لذا اردشیر دوم سالخورده به سلطنت می‌رسد. مردی بدون وابستگی به گذشته و بدون ادعا نسبت به آینده زمام سلطنت بار دیگر از دست مردان مستبد به دست قدرت مذهبی می‌افتد» (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۳۳۸).

پیرنیا می‌گوید: چون می‌خواست از قدرت نجبا بکاهد او را خلع کردند. (پیرنیا، ۱۳۸۵: ۱۹۶)

شاپور سوم بعد از او بر تخت می‌نشیند و تنها پنج سال حکومت می‌کند و به شکلی توطئه‌گرایانه کشته می‌شود. «گروهی از دلیران شبانگهان به خوابگاهش حمله کردند ریسمان‌های سرپرده‌اش را بریدند و سرپرده بر سر او افتاد و کشته شد». (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۳۳۷) البته به جای کلمه‌ی «دلیر» در بعضی منابع «سپاه» به کار رفته است. در هر حال بهرام چهارم نیز به همین صورت حذف می‌شود و پس از آن به یزدگرد اول، که در منابع اسلامی تحت تأثیر خداینامه‌ها فاسد، گناهکار و بزهکار معرفی شده می‌رسیم. مرگ او مشکوک به نظر می‌رسد. در هر حال این سه پادشاه در یک نکته با هم توافق دارند و آن این است که هر سه اهل تسامح بودند؛ و این دست روحانیون و متعصبان دین زرتشتی است که در قالب دلیر مردان و سپاهیان و لگد اسب نمودار می‌شود. این حوادث در طی چهل سال بعد از شاپور دوم نشان دهنده‌ی آشفتگی اوضاع و سعی و تلاش نجبا و روحانیون برای به دست گرفتن امپراتوری است. به طوری که در حوادث بعدی می‌بینیم در صورتی پادشاهی بهرام پنجم را می‌پذیرند که کاری با دین نداشته باشد.

بعد از آن به بهرام گور یا بهرام پنجم می‌رسیم او نسبت به دیگر پادشاهان پیش از خود درخشندگی بیشتری از خود نشان می‌دهد. روحانیون و درباریان نسبت به پدر بهرام گور نظر مساعدی نداشتند و به او یزد گرد بزهکار می‌گفتند، پس از مرگ مشکوک^(۷) درباریان در صدد برآمدند خسرو نامی را به تخت بنشانند. از سوی دیگر بهرام که در قصر خورنق در نزد نعمان ملک حیره تربیت یافته بود به کمک وی به ایران می‌آید و تاج و تخت خود را می‌گیرد. شکل افسانه‌ای ماجرا که تاج را بین دو شیر قرار دادند و بهرام به دلیل داشتن فرهی پادشاهی توانست تاج را از بین دو شیر بردارد، یا زمانی که در رابطه با خصوصیات اکتسابی پادشاه می‌پرسند و خود توجیه می‌کنند؛ در اصل در پی سرپوش گذاشتن برای این موضوع هستند که ارتش امپراتوری ساسانی توانایی ایستادن در برابر سپاه حیره را نداشت؛ و سپاهی از دولت حیره که دست نشانده و تابع ایران بوده توانسته در برابر سپاه امپراتوری ساسانی نه تنها قد علم کند بلکه جانشین بعدی را به میل خود تعیین کند و بهرام گور به این دلیل در اینجا برجسته می‌شود که اولاً یک دولت بیگانه را در امور داخلی امپراتوری دخالت داده، ثانیاً این دولت، دست نشانده و تابع امپراتوری بوده و این خود موجبات دخالت دیگر دولت‌ها را در امور داخلی امپراتوری و مسئله‌ی جانشینی در دوره‌های بعدی فراهم می‌کند.

پس از او به فیروز می‌رسیم. او به کمک هیاطله (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۴۵؛ گیرشمن، ۱۳۸۱: ۳۴۶) تاج و تخت را از برادرش هر مزد سوم می‌گیرد و بعدها در جنگ با همین اقوام کشته می‌شود. مطلبی که در اینجا مهم به نظر می‌رسد، ادامه‌ی روند دخالت دولت‌های دیگر در امر جانشینی است. قوم تازه به دوران رسیده‌ای چون هیاطله که هم‌چون قدرتی پوشالی در دوره‌های بعدی نمودار می‌شود، می‌تواند پادشاه ایران را به سخره بگیرد و در نهایت او را به کام مرگ بفرستد. او در برابر سپاه مقتدر ساسانی چنان جان می‌گیرد که در دوره‌ی بلاش، ایران خراجگزار هیاطله می‌شود. «لیکن در آن روزگاران هنوز مثل پایان عهد خسرو پرویز ایران همه‌ی نیروهای مادی و معنوی خود را از دست نداده بود. هیاطله نیز خود آن قدرت روحانی را که محرک فتوحات عرب و موجب غرور آن‌ها بود نداشتند» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۶۰)

بلاش با وجود داشتن تسامح مذهبی نسبت به مسیحیان با این حال به نظر نمی‌رسد توسط روحانیون حذف شده باشد، این دست‌های قدرتی بیگانه بود که بلاش را کنار زد و قباد را

جانشین او کرد. هر چند در «مجمل التواریخ» آمده که «زرمهر» قباد را از نزد هیاطله به ایران بازگردانید و به جای بلاش به سلطنت نشاند. (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۱۶۰؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۸۵) در زمان قباد مزدک ظهور کرد. او زبان اعتراض مردم به نابرابری‌ها بود. قباد با او همراهی کرد، شاید از این طریق بتواند از قدرت و نفوذ روحانیون و نجبا بکاهد، همانند جدش شاپور اول که برای کاهش نفوذ روحانیون با مانی همراهی کرده بود.^(۸) ولی او در اندازه‌ی شاپور نبود که روحانیون از ترس او سکوت کنند. خود او را بیگانگان بر تخت نشانیده بودند. این خود نشان دهنده‌ی این بود که او در بین روحانیون و حتی مردم دارای وجهه‌ای ندارد و حالا بعد از دو قرن که روحانیون و بزرگان چنگال قدرت خود را در کالبد امپراتوری فرو کرده بودند آیا یک پادشاه تحمیلی می‌توانست با آنان به مبارزه برخیزد؟ او در این مبارزه شکست خورد و در قلعه‌ی فراموشی حبس شد و برادرش جاماسب بر تخت نشست. او از زندان فرار کرده و نزد هیاطله رفت و با سپاهی به ایران بازگشت. جاماسب بدون کوچک‌ترین مقاومتی تخت را تسلیم کرد. او باز هم به بیگانگان متوسل شد. به نظر می‌رسد هر چه از پادشاهان اولیه فاصله می‌گیریم از وجهه‌ی مردمی پادشاهان کاسته می‌شود و نفوذ بیگانگان را بیش از پیش در دستگاه حکومتی می‌بینیم.

هرمزد چهارم فرزند خسرو انوشیروان از دیگر پادشاهان ساسانی است که باید بر آن تأمل کنیم. او با توهین به سردار سپاه خود، بهرام چوبین^(۹) موجبات شورش سپاهیان را فراهم کرد. قبل از رسیدن سپاهیان یاغی به پایتختش، توسط یکی از درباریان کور و کشته شد. بعد از امنیت و آسایشی که انوشیروان در دوره‌ی قبل ایجاد کرده بود بعید به نظر می‌رسید چنین حرکتی که نشان دهنده‌ی پرده‌داری بین پادشاه و سپاهیان است اتفاق بیافتد. شاید دلیل آن را باید در تمهیدات خسرو جستجو کرد. خسرو انوشیروان خود شخصیت مقتداری بود که با قلع و قمع مزدکیان در بین روحانیون و با نابودی قدرت هیاطله به کمک خاقان ترک در بین مردم و سپاهیان جایگاه مناسبی را کسب کرده و با تسامح نسبی که در جلب نوافلاطونیان برای مقاصد فرهنگی در ایران همزمان با سعی و کوشش برای قدرتمند کردن مذهب زرتشت می‌داشت، روحانیون و نجبای قدرت طلب را به سکوت واداشته بود. با این وجود اصلاحات انوشیروان در زمینه سپاه، «کشور را به طرف تسلط سرداران لشگر سوق می‌داد. هر سپاهبد یا والی ایالت خود

را مانند روزگار قدیم، به منزله‌ی اقطاع و تیول موروثی تصور می‌کرد و خود را از ملوک-الطوایف قدیم می‌شمرد، مخصوصاً پس از آنکه خاندان سلطنتی به انحطاط کامل افتاد، این تصور قوت گرفت» (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۵۸) بعد از خسرو فرزندش اقتدار پدر را از خود نشان نداد و با جدالی بی نتیجه با رومیان بر سر «دارا» نه تنها سپاه را خسته کرده بلکه با فرستادن دوک دان و جامه زنان برای سردارش موجبات خشم سپاه را فراهم کرد. این شورش با غلیان قدرت‌طلبی در بین درباریان بعد از رها شدن از تنگی فشار و تمرکز قدرت همزمان می‌شد.

آخرین پادشاه مقتدری که بیشترین ضربه را به ستون‌های لرزان دولت ساسانی زد، خسرو پرویز بود. «و آنگاه که عصر هوسبازی شاهانه فرا رسید و خسرو پرویز منافع ملی را فدای خواسته‌ها و تمایلاتش نمود. گرد باد حوادث دولت ساسانی را در اوج قدرت ساقط نمود.» (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۱۸۳) او از سپاه بهرام چوبین شکست خورد و به روم پناه برد و با کمک سپاه رومی توانست تاج و تخت خود را پس بگیرد. با دختر قیصر روم ازدواج کرد. این ازدواج سرآغاز ضعف و فساد ساسانی است. زیرا نسبت به رعایای مسیحی سختگیری نمی‌کرد. این تسامح در شرایطی که مغان به مرور زمان ستون‌های امپراتوری را هم‌رنگ خود کرده بودند نه تنها کارساز نبود بلکه خطرناک هم بود و تأثیر خود را در دوره‌های بعدی نشان می‌دهد. چرا که روحانیون و بزرگان سعی کردند شاهی را روی کار بیاورند که ضعیف‌النفس نباشد و با سیاست‌های متعصبانه‌ی آن‌ها همراهی کند. هر چند آنان نیز موفق نبودند چون با قتل عامی که شیرویه انجام داد جایی برای انتخاب شاهزاده‌ای مؤمن و همراه نگذاشت. خسرو بعد از کشته شدن قیصر روم به بهانه‌ی خونخواهی بارها به روم حمله کرد. بدون اینکه نتیجه‌ای بدست بیاورد. شکست‌های پی در پی او در جبهه‌ی روم او را عصبانی کرد، به حدی که دست به کشتار سرداران سپاهش زد و در نهایت در طی توطئه‌ای از سلطنت خلع و سپس کشته شد. نبردهای او کشور را فقیر کرد و با برداشتن دولت حیره که مانعی بین امپراتوری و اعراب بدوی بود - هر چند پوشالی - شمارش معکوس امپراتوریش آغاز شد. اولین تأثیر در بی‌تدبیری سقوط دولت حیره نبرد ذوقار و شکست ایرانیان در آن نبرد بود؛ که این شکست در روحیه‌ی سپاهیان ایرانی تأثیر شگرفی داشت. هر چند موبدان از افتادن حیره راضی و خشنود بودند. بعد از او بی-نظمی عجیبی سراسر کشور را فرا گرفت. ضعف و فساد دستگاه‌های دولتی و اختلافات بین

موبدان و نجبا به حدّ اعلاّی خود رسید و با سرعتی شگرف امپراتوری را به قهقرا و نیستی کشانید. در اثر عدم مراقبت مأمورین نسبت به امور آبیاری و وجود سیل‌های شدید، بندی که روی دجله احداث شده بود، ویران گردید و نواحی جنوبی بین‌النهرین را آب فرا گرفت و بیماری‌های مسری فراگیر شد. بعد از خسرو پرویز فرزندش شیرویه که در توطئه‌ی قتل پدرش نقش داشت به قدرت رسید. او بی‌محابا دست به کشتار شاهزادگان زد و خود بر اثر طاعون یا به قولی بر اثر سم کشته شد. پس از او کودکی به قدرت رسید که تحت قیمومیت خوانسالاری به نام «ماه آذرگشنسب» قرار گرفت و در طی شورش فرخان شهر براز سردار خسرو پرویز هلاک شد و شهربراز خود بر تخت نشست. هم‌چون بهرام چوبین که با اینکه از خاندان ساسانی نبود، با این وجود بر تخت سلطنت تکیه زده بود. پس از او بوران دختر خسرو پرویز به حکومت رسید او بعد از مصالحه قطعی با روم در گذشت^(۱۰)، در حالی که تنها یک سال و چهار ماه حکومت کرده بود.

«در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو دوم و جلوس آخرین پادشاه سلسله، یزدگرد سوم، فاصله است، کمتر از دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس نکرده‌اند.» (گیرشمن، ۱۳۸۱: ۳۶۹) البته کریستن سن می‌گوید: «در فاصله چهار سال، تقریباً کشور ایران ده شاهنشاه دید.» (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۳۵۸؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۲۸۰).

یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است. دینوری می‌گوید: «بزرگان ایرانی چون دیدند عرب از همه سو بر آنان پیروز می‌شوند با یکدیگر گفتگو کردند و به این نتیجه رسیدند که گرفتاری آنها از آن است که زنان برایشان حکومت می‌کنند و سپس بر یزدگرد پسر شهریاربن خسرو گرد آمدند که جوانی ۱۶ ساله بود^(۱۱) و او را بر خود پادشاه کردند و آنگاه اینان با گروهی که بر پادشاهی آذرمیدخت اصرار می‌کردند جنگیدند و آنها را شکست دادند و آذرمیدخت خلع گردید و یزدگرد شاه شد.» (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۴۶۹-۴۶۸) اما در فارسنامه‌ی بلخی به این صورت آمده که «چون بزرگان استخر شنیدند مردم مداین بر فرخزاد خسرو شوریده‌اند یزدگرد را در استخر به شاهی برگزیدند و آنگاه او را به مداین بردند و فرخ زاد خسرو را پس از یکسال پادشاهی و در سن ۲۸ سالگی بکشند.» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۱۷-۴۱۶؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۲۷).

در هر حال زمانی که یزدگرد سوم بر تخت نشست اعراب حملات گسترده‌ی خود را آغاز کرده بودند. او جوانی بیش نبود و تمامی بزرگان و کسانی که می‌توانستند او را یاری کنند توسط قباد دوم قتل عام شده بودند. یعقوبی می‌نویسد: «چون پارسیان ناتوانی و زبونی خود و پیروزی مسلمانان را بر خویش بدیدند، بر کشتن رستم و فیروزان همداستان شدند، پس گفتند: «نتیجه‌ی این کار البته پراکندگی و پریشانی کار ما است.» پس در جستجوی فرزند خسرو برآمدند تا آنکه یزدگرد پسر بیست ساله‌ او را بیافتند و او را بر خود پادشاهی دادند. پس کار ایشان را منظم ساخت و تدبیری نیک در پیش گرفت و کشور نیرومند شد و کار پارسیان بالا گرفت و مسلمانان از مرزها برانند و مردم سواد مرتد شدند و پیمان‌نامه‌هایی را که بدست داشتند پاره کردند و مسلمانان به کرانه‌ها رفتند...» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۵)

چند روایت مختلف در رابطه با چگونگی بر تخت نشستن یزدگرد و چگونگی کار او بیان کردیم. تفاوت روایات ناشی از عدم توجه نویسندگان عربی به اسناد است.^(۱۲) در این رابطه که یزدگرد تا چه حد در سقوط ساسانی نقش داشته نظر قطعی نمی‌توان داد. حکومت او در آن شرایط محکوم به نابودی و سقوط بود. چرا که پیشینیان او راهی برای نجات نگذاشته بودند. نظام جدیدی که خسرو انوشیروان راه انداخته بود نه تنها کمکی نکرد بلکه منجر به استقلال طلبی و ملوک‌الطوایفی شدن یا تیول شدن اراضی در اواخر ساسانی گردید. خسرو پرویز رمقی در سپاه باقی نگذاشته بود و مالیات‌های سنگینی که بر مردم برای تأمین هزینه‌های جنگ می‌بست، ذهنیت مردم را نسبت به ساسانیان کدر می‌کرد. هر چند به محض این که یزدگرد تمامی شهرها را به خود خواند مردم استقبال کردند و سپاه گسترده‌ای تشکیل دادند، اما در هر حال در ورای ذهنشان حق‌ناشناسی جدش، خسرو پرویز نقش بسته بود. شورش‌ها و دست‌اندازی‌ها به تاج و تخت در زمان یزدگرد پایان یافته بود و مردم امیدوار بودند که با بر سر کار آمدن نبیره‌ی جوان خسرو پرویز که در زادگاه مقدس اصلی ساسانیان تاجگذاری کرده بود بتوانند در برابر مهاجمان عرب بایستند ولی شکست قادسیه تمام امیدواری‌ها را خشکانید. یزدگرد از شهری به شهر دیگر فرار می‌کرد و مهاجمان عرب به دنبال او شهرهای ایران را تصرف می‌کردند. وی سرانجام در مرو به دست آسیابانی کشته شد.

اوضاع اقتصادی شاهنشاهی ساسانی

درآمدهای دولت عمدتاً از مالیات اراضی (خراگ، خراج)، مالیات سرانه (سرگزیت، جزیه)، غنایم جنگی، هدایای نوروژی و درآمد املاک خاصه و سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بود. رئیس مالیات اراضی «واستریوشان سالار» بود. کریستن سن معتقد است که او در عین حال وزیر مالیه و وزیر فلاح و صنعت و تجارت نیز بوده است. (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۸۷)

در زمان خسرو انوشیروان به بعد توزیع مالیات اراضی به این صورت بود که به نسبت حاصلخیزی زمین از یک ششم الی یک سوم حاصل را دولت می‌گرفت. مالیات سرانه هم بر هوتخشان که دارای زمین نبودند و در شهرها یا روستاها به صنعت و حرفه اشتغال داشتند و هم بر یهودیان و مسیحیان بسته می‌شد. جمع‌آوری خراج به صورت نقدی یا جنسی بود. در هنگام جنگ‌ها احتمال می‌رفت که مالیات بیشتری اخذ کنند و یا زودتر از موعد به جمع‌آوری آن پردازند. به دلیل مالیات‌های سنگین کشاورزان از اراضی پادشاه فرار می‌کردند و این خود موجب متروکه شدن و ویرانی اراضی و کاهش عواید این زمین‌ها می‌شده و به همین خاطر شاهان ساسانی در پی اصلاح پرداخت مالیات بارها مبالغی که پرداخت نشده بود را به رعایا می‌بخشیدند.

بهرام پنجم هنگامی که به حکومت رسید برای جلب نظر مردم و حتی اشرافیان سیم و زر زیادی بین ایشان پخش کرد و مالیات‌ها را بخشید. در زمان فیروز، خشکسالی و قحطی تمام کشور را فرا گرفت. او علاوه بر بخشیدن مالیات‌ها وجه نقد بین فقرا تقسیم کرد. غنایم جنگی به خودی خود می‌توانست خزانه‌ی خالی را پر کند. مالیات دهندگان، توده‌ی ملت بودند و روحانیون و اشراف و نجبا که اراضی حاصلخیز را در دست داشتند از مالیات معاف بودند. هدایا که اکثراً در ایام نوروژ و جشن مهرگان به شاه و حتی روحانیون داده می‌شد خود از عوایدی خزانه بود. یکی از مهم‌ترین عایدات خزانه از املاک خاصه و استخراج معادن طلا بود. گمرکی نیز از عایدات خزانه محسوب می‌شد. (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۸۹) از هزینه‌ها می‌توان از مخارج سنگین دربار، دستگاه اداری و سپاه و گاهی امور عام‌المنفعه و جنگ‌های فرسایشی نام برد. اوضاع اقتصادی دولت در اواخر دوره‌ی ساسانی با وجود جنگ‌های فرسوده‌ساز خسرو پرویز و آشفتگی قدرت و قحط و قلائی که از دوره‌ی خسرو پرویز شروع شده بود مطلوب به نظر

می‌رسید. به برکت مالیات‌های سنگینی که خسرو پرویز از مردم گرفته بود، خزانه‌ی شاهی مملو از اشیاء قیمتی بود. بودند پادشاهانی که از عواید دولتی برای تعمیر سدها، بازسازی شهرها و راه‌ها و کانال‌ها استفاده می‌کردند ولی عمدتاً همانند شاهان متأخر هخامنشی علاقمند به جمع‌آوری زر و سیم در خزانه‌ی خود بودند. این گنجینه‌های شاهی همانند گنجینه‌ی پارسیان مقدم که بدست اسکندر افتاده بود در دست تازیان افتاد.^(۱۳) دولت ساسانی در آستانه‌ی حمله‌ی تازیان دچار بحران مالی نشده بود. هر چند مدت‌ها بود که عایدات خراج اراضی و سرانه به طور باور نکردنی کاهش یافته بود؛ با این حال در خزانه‌ی شاهی جای بسی امیدواری بود. برخلاف توده‌ی ملت که در وضع فلاکت باری به سر می‌بردند و کمرشان در زیر بار مالیات‌های سنگین خم شده بود؛ و احتمالاً درگیر و دار این نبودند که شاهان ساسانی باشند یا نه؛ بلکه تمام همّ و غمشان پر کردن شکم گرسنه‌ی خود و خانواده‌شان بود. البته این وضعیت مربوط به پایتخت و ولایات نزدیک به آن بوده است و گرنه به گفته‌ی برخی منابع، رعایای شهرهایی که زیر نظر سرداری اداره می‌شد به جهت صلح با اعراب، به آن شدت، سختی و بدبختی نکشیدند.

نتیجه‌گیری

امپراتوری ساسانی در آخرین روزهای حیات خود سخت رنجور و ناتوان شده بود. ضعف و فرسودگی چنان بر شانه‌های امپراتوری قوت گرفته بود که دولت ساسانی با تلنگر اعراب همچون حبیبی از درون ترکید. اساس امپراتوری ساسانی پیوستگی دین و دولت بود؛ ولی به مرور زمان نگهبانان دین و دولت چنان شیفته‌ی قدرت شدند که فراموش کردند اقتدار دولت بدون دین و دین بدون دولت معنا ندارد. زمانی از خواب سنگین بیدار شدند که امپراتوری دچار بی‌خونی شده بود. به قول زرین کوب همچون سلیمان مرده‌ای بود که تکیه بر عصای بر پا مانده اما موریانه خورده‌ی خویش داشت. امپراتوری ساسانی بارها از خطر سقوط قطعی جسته بود؛ ولی این بار اعراب به سستی اندیشه‌های قوم هیاطله و دولت روم و حیره نبودند، بلکه در ورای ضمیرشان برق جاودانگی اعتقاداتشان موج می‌زد و مشت‌های بی‌رنگ و لعاب ایشان را آهنین می‌ساخت. اقدامات خسرو پرویز، امپراتوری را در سرایشی سقوط انداخت. با

وجود اینکه در زمان او برای نخستین بار امپراتوری ساسانی به وسعت امپراتوری هخامنشی رسید؛ ولی طمع او باعث شد اکثر متصرفاتش را از دست بدهد. قدر ناشناسی او، سردارانش را دلسرد کرد و جنگ‌های طولانی رمق سپاه را برد. کشاورزی و پیشه‌وری به رکود افتاد؛ چرا که مردم در پی فراهم کردن مخارج سر به فلک کشیده‌ی جنگ‌ها از مزارع و شهرها فراری می‌شدند و بلاهای طبیعی همچون تازیانه‌ای بر پیکر امپراتوری وارد می‌آمد. برانداختن حیره موج خروشان از قبایل بدوی را به داخل سرزمین روانه ساخت. افتادن پی در پی شاهان ضعیف هیبت و ارج دیرینه‌ی فرآیزدی را از بین برد. کار به جایی رسید که چند تن از سرداران بر سریر پادشاهی تکیه زدند. تا اینکه موبدان و دبیران و ارتشداران با هم متحد شدند و نیبره‌ی خسرو پرویز را بر تخت نشاندند. با وجود اینکه دیگر درگیری و نزاع بر سر پادشاهی نبود، ولی او فرصت زیادی برای نشان دادن خود نداشت. از آن امپراتوری بزرگ با آن دستگاه عریض و طویل تنها مهره‌های فرسوده و سوخته‌ای باقی مانده بود که دست بر دست نهاده، منتظر عقوبت خداوند بودند. با این حال یزدگرد هنگامی که مردم را به سوی خود خواند، مردم از سراسر امپراتوری برای یاری او به پا خواستند. چون او مهره‌ای نمادین بود. او از معبدی برخاسته بود که روزی مؤسس ساسانی از آن برخاسته بود. ولی امپراتوری، توان ماندن نداشت. اتحاد که می‌توانست چون خون، در شریان‌های امپراتوری جریان یابد و دولت ساسانی را دوباره زنده کند و به تکاپو وادارد. اما این فرصت در پی اصلاحات خسرو اول از بین رفته بود. هر سردار و فرماندهی سعی می‌کرد به هر شکل ممکن تیول خود را حفظ کند؛ لذا به سرعت در برابر هجوم اعراب سر تسلیم فرود می‌آوردند و کوچک‌ترین مقاومتی نمی‌کردند. بنابراین جایی برای ماندن امپراتوری نمانده بود. مردم نیز تلاشی برای حفظ ساسانیان نکردند. حکم افتادن ساسانیان توسط اعراب به اجرا در آمد.

پی‌نوشت

۱- نام اردشیر که در فارسی باستان آرْتَخْشَثْرَه است. در سنگ نبشته‌ها و بر سگ‌ها حتی از آن پادشاهان متأخر، همواره آرْتَخْشَثْر نوشته شده است و در کتب پهلوی غالباً آرْتَخْشِیر آمده است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۲).

۲- «اردشیر پسر بابک پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعد پیروی او کردند.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۳۹)

۳- «بهرام اول که با حمایت کرتیر و هواداران او توانست تخت شاهی را در برابر رقیب نیرومندی چون نرسی شاهزاده‌ی مقتدر ساسانی به دست آورد، دست او در کوشش‌ها و تکاپوهای دینی‌اش گشاده‌تر ساخت و اگر چه منابع موجود درباره‌ی جایگاه و نقش سیاسی کرتیر در دوران بهرام اول و جانشینان او آگاهی چندانی به دست نمی‌دهند، اما تأثیر کرتیر در رقابت‌های مهم سیاسی نشان دهنده‌ی سایه افکندن نفوذ این روحانی برجسته‌ی زرتشتی بر نظام سیاسی و حکومت ساسانی است.» (اله یاری، ۱۳۸۶: ۷۲-۷۱)

۴- «اتحاد آرمانی دو دسته سلطنت و روحانیت نخستین بار در پادشاهی بهرام دوم پیش آمد. این پیوستگی دو سویه دست کرتیر را باز گذاشت و انگیزه تعقیب و آزار نازرتشتیانی گردید که وی در کتیبه‌اش از آن یاد می‌کند.» (یارشاطر، ۱۳۷۷: ۳۸۰)

۵- «و هر کس از زمین عجم آنچه بدو نزدیک‌تر بود همی گرفتند، و طمع عرب بدین ملک بیشتر از آنکه زمین عجم نزدیک ایشان بود، زیرا ایشان درویش‌تر بودند و گرسنه‌تر، جمعی بسیار گرد آمدند.» (کارنامه‌ی ساسانیان، ۱۳۴۹: ۶۹)

۶- «در حدود سال ۵۱۹ مسئله‌ی جانشینی پادشاه مورد دقت قرار گرفت. در اوایل پادشاهی ساسانیان شخص شاه ۸ جانشین خود را انتخاب می‌کرد. ولی از شاپور دوم که قدرت پادشاهی ضعیف یافت بزرگان حق انتخاب پادشاه جدید را غصب کردند. پس از مرگ پادشاه شورایی از بزرگان زیر ریاست موبدان موبد تشکیل می‌شد و پادشاه جدید را از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می‌کردند. ولی قباد به حدی مقتدر شده بود که می‌توانست برای برقرار کردن قاعده‌ی قدیم اقدام نماید و در این کار نیز موفق شد.» (کریستن سن، ۱۳۰۹: ۱۱۹-۱۱۸) هر چند به نظر نمی‌رسد قباد در انتخاب خسرو انوشیروان برای پادشاهی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. در جای خود توضیح خواهیم داد که قباد با چه فلاکتی قدرت را بار دیگر در دست می‌گیرد و چقدر برای حفظ قدرت خود در صدد دلجویی از بزرگان بر می‌آید. او بعد از باز پس‌گیری قدرت به کمک بیگانگان اقتداری نداشت که قاعده‌ی تعیین جانشینی را تغییر دهد و

تنها گزینه‌ی برتر برای جانشینی قباد در نظر بزرگان فرزندش خسرو انوشیروان بود که مزدکیان را زیر تیغ برده بود.

۷- مرگ او در سال ۴۲۰ م اتفاق افتاد. محققین در برابر واژه‌ی فره‌ی، واژه‌ی پادافره‌ی را به کار می‌برند، یعنی از بین رفتن فره‌ی. یزدگرد اول را بعضی می‌گویند بر اثر اصابت لگد اسب خود دار فانی را وداع گفته و برخی معتقدند که در اصل وجود عناصر رقیب در حاکمیت باعث قتل او شده است.

۸- شاپور به مانی و مانویت دو نگاه مشخصی داشته است. یک نگاه سیاسی و یک نگاه استراتژیکی. (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۲۷۸) «غباد [قباد] اول نیز به منظور آن که از نفوذ مغان و از قدرت نجبا و اشراف و امراء لشکر که گاه و بیگاه مزاحم اتوکراسی و استبدادش بودند بکاهد، آیین جدید را پذیرفت.» (نوری، ۱۳۵۴: ۳۱)

۹- «بهرام از فرزندان چوبین پسر میلاد را از نسل انوش معروف به رام بود» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۳۹).

«بهرام چوبین به قولی از تخمه یزدگرد بزهکار، او مرزبان ری بود. توانست خاقان ترک را شکست داده او را خراجگزار کند. هرمزد چهارم از قدرت بهرام می‌ترسید او را برای نبرد به روم (لازیکا) فرستاد، او و سپاهیان‌ش شکست‌هایی را متحمل شدند. هرمزد به جای دلجویی از سردار و سپاهیان‌ش برای سردارش دوک دان و جامه زنان فرستاد. این حرکت باعث شورش سپاهیان شد. در هر حال بهرام بعد از شکست خسرو پرویز بر تخت نشست و بعد از این که خسرو با سپاهیان رومی برای پس گرفتن تاج و تختش به ایران بازگشت؛ شکست خورد. مهمترین دلیل شکست او این بود که بیشتر بزرگان و سران سپاه با او نبودند، چون عقیده داشتند که تنها ساسانیان می‌توانند به حکومت برسند.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۲۱)

۱۰- ویل دورانت صلح با بیزانس را در زمان شیرویه می‌داند. (ویل دورانت، ۱۳۴۲: ۲۵۷)

۱۱- سن یزدگرد در منابع ۸ ساله و یا ۲۱ ساله و در جایی ۱۶ ساله است. (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۴۶۹؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۶۱؛ بیضاوی، ۱۳۸۱: ۵۵) «دایه‌ی یزدگرد او را پنهان کرده به فارس فرستاد و بزرگان فارس او را در اصطخر می‌پروریدند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۰۳)

۱۲- در کتاب امپراتوری ساسانیان دلایل تضادها و عدم توجه مورخان عربی به اسناد توضیح داده شده است. (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۱۳۰-۱۲۵)

۱۳- موافق با این نظر تورج دریایی می‌گوید: «پس می‌توان گمان برد که قرانه شاهنشاه ایران پراز طلا بود. ولی کسی چندان رنگ آن را نمی‌دید از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم که از آغاز قرن سوم تا هفتم جریان دائمی طلا به سوی ایران روانه بوده است ... همه‌ی این‌ها نمایانگر قدرت اقتصادی دودمان ساسانی در سراسر مدت پادشاهی است.» (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۱۷)

البته باید گفت اکثر محققین دربار ایران را در اواخر دوره ساسانی در شرایط بد اقتصادی توصیف می‌کنند.

منابع

- ابن بلخی (۱۳۷۴): فارس نامه، توضیح دکتر منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- ابن کثیر، الحافظ (۱۹۷۷): البدایه و النهایه، الجزء الثاني، بیروت، مکتبه المعارف.
- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا): الاغانی، ج ۲۰، قاهره، دارالکتب.
- اینوسترانستف، کنستانتین (۱۳۵۱): تحقیقاتی درباره‌ی ساسانیان، ترجمه فاضل کاظم زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۰): دین و دولت در عهد ساسانی، تهران، جامی.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۶): شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۱): نظام التواریخ، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد و قومات دکتر محمود افشار.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۵): تاریخ ایران، تهران، نامک، چاپ ششم.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵): جامعه ساسانی، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: نی.
- الجاحظ (۱۳۷۵): التاج فی اخلاق الملوک، بیروت، دارالفکر.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳): شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلویچ (۱۳۸۳): تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۹۹۴): عیون الاخبار، تحقیق محمد اسکندرانی، ج ۴، بیروت، دارالکتب العربی.

- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴): اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۴): تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نگاه
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶): تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶): تاریخ مردم ایران پیش از اسلام، ۱/ تهران: امیرکبیر، چاپ دهم.
- طبری، ابوجعفر (۱۳۸۴): تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران)، ترجمه صادق نشأت، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷): شاهنامه، ج ۸، تهران، سوره.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۰۹): سلطنت قباد و ظهور مزدک، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران، مؤسسه ی خاور.
- کولسنیکف، آ.آی (۱۳۵۷): ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ریحایی، تهران: آگاه.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۷): جامعه شناسی تاریخی ایران (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز.
- کارنامه ی ساسانیان (۱۳۴۹): بکوشش بدیع الله دبیری نژاد، اصفهان، کتابفروشی ثقفی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۲): ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر و ساحل، چاپ سوم.
- گردیزی، ابوسعید بن ضحاک بین محمود (۱۳۶۳): تاریخ گردیزی، تهران، دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۱): تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم.
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸): تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور.
- محمود آبادی، سید اصغر (۱۳۸۴): امپراتوری ساسانیان، اصفهان: افسر.
- محمود آبادی، سید اصغر (۱۳۸۵): دینکرد، اصفهان: مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوره دوم، شماره چهل و چهارم و چهل و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲): تاریخ گزیده، باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴): مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱/ تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- موسوی، حسن (۱۳۸۲): فرهنگ و تمدن ساسانی، تهران: آرمان گرا.
- نوری، یحیی (۱۳۵۴): جاهلیت و اسلام، تهران، مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی، چاپ ششم.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۸): تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان، ترجمه شاه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.

ویل دورانت (۱۳۴۲): تاریخ تمدن (عصر ایمان، کتاب چهارم، بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، اقبال.

اله یاری، فریدون (بهار ۱۳۸۶): فرآیند رسمی شدن آیین زرتشت در آغاز حکومت ساسانی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، شماره‌ی ۴۸.

یارشاطر، احسان (۱۳۷۷): تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه، ج سوم - قسمت اول، تهران، امیر کبیر.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۸): تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۲ / تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.